

بررسی ساختاری برخی نام‌ها در سفر پیدایش

رضوان مساح

صورت فعلی یا اسمی مورد نظر هم در متن عبری و هم در ترجمه فارسی آن مشخص شده است.

طبیعی است بعضی از این نام‌ها با گذشت زمان سخت تغییر شکل داده‌اند و سپس با همین شکل جدید به روایات اسلامی یا متون تاریخی راه یافته‌اند؛ ما تنها به بخشی از آنها در بعضی از متون اشاره کرده‌ایم.

آشر:

Vä-ttömēr Lēā bo-oshrî kî išherûnî bānôt vā-ttīqrāēt-shemô Āshēr.

«لثا^۲ گفت: چقدر خوشبختم، زیرا دختران مرا خوشبخت خواهند ساخت. نامش را آشر گذاشت^۳» (فصل ۳۰، آیه ۱۳).

۱. برای خاستگاه‌ها و انگیزه‌هایی که به گزینش نام نخست می‌انجامد به مقاله دکتر آذرنوش در داوّه المعارف بزرگ اسلامی ذیل تسمیه بنگرید.
۲. لثا نام همسر اول حضرت یعقوب است.
۳. ترجمه آیه‌ها از کتاب مقدس تورا، ترجمه فارسی ماشاالله رحمان پور و موسی زرگری (انتشارات انجمن فرهنگی اوتصر هتورا، گنج دانش، تهران، ۱۳۶۴ ش) گرفته شده است.

عوامل دینی، شخصی و خانوادگی، جغرافیایی، شغل و حتی تغال از جمله انگیزه‌هایی است که می‌تواند سبب نامگذاری شود و به ندرت می‌توان نام‌هایی یافت که از انگیزه‌ای تهی باشد^۱، مثلاً در فصل ۲۵، آیه ۱۶ تورات تصریح شده که «اینها نام‌های فرزندان بی‌شما عیل (=اسماعیل) است و این نام‌ها بر حسب دهات و آبادی‌هایشان می‌باشد». اما گاه وجه تسمیه، مناسبتی خاص بوده که در تورات به آن تصریح شده است، مثلاً چون لاوان و حضرت یعقوب (ع) ته‌ای را به عنوان شاهد برمی‌گزینند، حضرت یعقوب فرزند خود را «ته شاهد» نام می‌نهد یا راحل همسر یعقوب چون از به دنیا آوردن پسری شادمان می‌شود، نام فرزندش را از مصدر تکرار شدن و ادامه پیدا کردن برمی‌گزیند تا فرزند بعدی او هم پسر باشد (نک: دنباله مقاله).

ما در این مقاله کوشیده‌ایم، نام‌هایی برگزینیم که در آیات تورات بر وجه تسمیه آنها تصریح شده و جالب آنکه بسیاری از این نام‌ها یا از همان صورت فعلی که در جمله آمده مشتق شده‌اند یا از ترکیب دو اسم شکل گرفته‌اند. روش کار چنین است که نخست متن عبری به صورت آوانویسی آمده و سپس نام و

جزء ترکیب شده است: جزء اول «رئو» از فعل *rāa* به معنای دید، نگاه کرد و شاهد بود و جزء دوم *vēn* (= *bēn*) به معنای «پسر». این نام به صورت رؤوین و رووین نیز آمده است. گفتنی است که «رئوون» در ادبیات عبری همچون «زید» در ادبیات عربی است. در مثل آمده است «رؤوین فی قرح و ما شأن شمعون فی ذلک» که با این مثل در زبان عربی برابر است: «زیدُ فی قرحَ لَمَّا شَأْنُ عُمَرَ».

این نام در متون فارسی و عربی به صورت روویل^{۱۱}، رؤویل^{۱۲}، روقین^{۱۳} و رووین آمده است.^{۱۴}
زوولون:

Vā-ttōmēr Lēā zevādānī ELOHIM ōtī zēvēd tōv hāpām yīzbelēnī īshī kī-yālādti lō shīshā vānīm vā-ttīqra ēt-shemo Zevūlūm.

لثا گفت خداوند هدیه خوبی به من بخشید. این بار شوهرم با من هم منزل خواهد شد، زیرا شش پسر برایش زائیدم. نامش را زوولون گذاشت (فصل ۳۰، آیه ۲۰).

زوولون (= *Zevūlūn*) نام ششمین پسر یعقوب (ع) از همسرش لثا از فعل «*zavā*» به معنای ساکن شد و فرود آمد

۴. مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش برون، ص ۳۷ و ۲۱ (لیدن، ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰م).
۵. مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۲، ص ۴ (مکتبه الثقافه الدینیه، قاهره)؛ شفیمی کدکنی، آفرینش و تاریخ، ص ۴۱۵ (تهران، ۱۳۷۴).
۶. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۱، ص ۳۱۰ (به کوشش ابوالفداء عبداللّه قاضی، بیروت، ۱۴۱۵ ق/۱۹۹۵م).
۷. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۹ (به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۳ ش)، و در دنباله آن اضافه کرده: ... و بروایتی اشرا؛ مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش نوایی، ص ۲۰ و ۳۳ (تهران، ۱۳۳۹ ش).
۸. غزی، اتقان مایحسّن من الاخبار الدائره علی الامن، ج ۲، ص ۴۸۵.
۹. طبری، تفسیر، ج ۱، ص ۵۶۸ (بیروت، ۱۴۰۵ ق).
۱۰. برای جایگاه «حوا» در روایات اسلامی نک: دائره المعارف اسلامی، ذیل *Hawwa*.
۱۱. طبری، تاریخ، ج ۱، (بیروت، ۱۴۰۷) ص ۲۱۴؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۹۵ (مکتبه المعارف، بیروت) مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۴۴ شفیمی کدکنی، آفرینش و تاریخ، ص ۴۱۵؛ خواندمیر، حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۹.
۱۲. مستوفی، تاریخ برگزیده، به کوشش نوایی، ص ۲۰.
۱۳. همان، به کوشش برون، ص ۲۱.
۱۴. نیز نک: دهخدا، لغت نامه، ذیل رووین.

آشر (= *Āsher*) نام هشتمین پسر یعقوب (ع) به معنای خوشبخت و سعادتمند از فعل «*isher*» مشتق شده و یکی از معانی آن «خوشبخت خواهد کرد، خوشحال خواهد کرد» است. «*b-oshri*» و «*īsherūnī*» که در عبارت آمده، صورت فعلی آن و به همین معناست. این نام در منابع اسلامی به صورت اشترقفا^۱، استرقفا^۲، اشیز^۳، اشیر^۴، یاشیر^۵ و اشرب^۶ آمده است.

افرئیم:

V-ēt shēm hā-shenī qārā Ēfraīm ki-hīfrānī ELOHM b-ērētz āvī

نام دومی را افرئیم گذاشت، چون که (گفت) خداوند مرا در سرزمین بیچارگی ام بارور کرد (فصل ۴۱، آیه ۵۲).

افرئیم (= *Ēfraīm*) نام دومین پسر حضرت یوسف از فعل «*hifra*» به معنای بارور کرد، حاصلخیز کرد مشتق شده است. فعل ثلاثی مجرد آن «*parah*» یا «*farah*» فعل لازم است و در همین معنا کاربرد دارد. این نام در متون عربی و فارسی به صورت «افرائیم» یا «افرایم» آمده است.

حوا:

Vā-īqrā hā-Ādām shēm īshō Khāvvā kī hī hāytā em kōl khāy.

آدم نام زنبش را حوا گذاشت، چون او مادر هر (انسان) زنده ای است (فصل ۳، آیه ۲۰).

حوا (= *Khāvvā*) که به عبری آن را *חַוָּה* یا *חַוָּי* تلفظ می کنند، از «*khāi*» به معنای زنده، در قید حیات، تازه، فعال و... مشتق شده است.^{۱۱}

رئوون:

Vā-ttāhār Lēā vā-ttēlēd ben vā-ttīqra shemō Reūvēm kī āmrā kī-rāā ADONAY be'-ōnyi kī āttā yēehāvānī īshī

لثا باردار شد و پسری زائید. اسمش را رئوون گذاشت، چون که گفت که ادونای شاهد بیچارگی من بود، حالا دیگر شوهرم مرا دوست خواهد داشت (فصل ۲۹، آیه ۳۲).

رئوون (= *Reūvēm*) نام اولین پسر یعقوب از همسر لثا از دو



تاریخی به زبان فارسی و عربی به صورت «شمعون» آمده است.
قیین:

ve-hā-Ādām yādā ēt-khāvā īshtō vā-ttāhār
vā-tēlēd ēt-Qayin vā-ttōmēr qānītī īsh ēt-
ADONAY.

و آدم بازنش حوا همبستر شد و حوا حامله شد و قیین را زایید و
گفت با (کمک) ادونای مردی به دست آوردم. (فصل ۴، آیه ۱).
قیین (= Qāyīn) همان قابیل برادر هابیل است. این نام از
فعل «qana» به معنای به دست آورد و گرفت مشتق شده است و
«qaniti» صورت فعلی (زمان گذشته ساده متکلم وحده) آن و
به همین معنا است. قیسین (یا قیین) در روایات اسلامی و
کتاب‌های تاریخی کهن پسر حضرت آدم (ع) و برادر هابیل
خوانده شده است و همان قابیل است. طبری در تاریخ آورده
است: «فكان أول ذلك قنيل قابيل بن آدم أخاه هابيل و اهل العلم
يختلفون في اسم قابيل فيقول بعضهم هو قين بن آدم و يقول
بعضهم قايين بن آدم و يقول بعضهم هو قايين و يقول بعضهم هو
قابيل»^{۱۱}.

قابیل:

Vā-ttōmēr Lēā bā-gād Vā-ttīqrā ēt-shemō
Gād.

لثا گفت: خوشبختی آمد، نامش را گاد گذاشت [فصل
۳۰، آیه ۱۱].

گاد (= Gād) هفتمین پسر یعقوب از کنیز همسرش لثاست.
گاد به معنای برکت و خوشبختی است. «gadda» از همین

۱۵. یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۳۱.

۱۶. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱، ص ۳۱۰.

۱۷. نک: مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۴؛ شفیعی کدکنی، آفرینش
و تاریخ، ص ۴۱۵؛ مسترفی، تاریخ گزیده، به کوشش نوایی، ص ۲۰.
در تاریخ گزیده (به کوشش برون، ص ۲۰) به صورت ذبالون ضبط شده
است.

۱۸. ج ۱، ص ۹۶.

۱۹. البدء و التاريخ، ج ۲، ص ۱۱.

۲۰. المنتظم، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲۱. ج ۱، ص ۱۸۸ نیز نک: مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۲۶
و ۱۱.

مشتق شده و «yizbelēni» صورت فعلی آن (فعل مستقبل)
است که به همین معناست. در متون فارسی و عربی به صورت
زفسولون^{۱۵}، زیالون، زیولون، زیلون، ربولون^{۱۶}، زیولون یا
زیالون^{۱۷} و اعقاب وی به بنوزبولون، زبولونیان یا قبیله زبولون
شهرت دارند.

شت:

Vā-yēdā Ādām ôd ēt-īshō vā-ttēlēd ben vā-
ttīqrā ēt-shemō Shēt kî-shāt lî ELOHIM zērā
ākher ttākhāt Hēvēl kî-harāgo Qāyīn.

آدم بار دیگر بازنش هم بستر شد. زنش پسری زایید، نامش
را شت خواند، چون که (گفت) خداوند نسل دیگری به جای
هول که قیین او را کشت برای من پدید آورد (فصل ۴، آیه ۲۵).
شت (= Shēt) نام سومین پسر حضرت آدم (ع) از فعل
«shāt» معنای قرارداد، پدید آورد مشتق شده و در این عبارت
تورات هم صورت اسمی و هم فعلی آن آمده است.

در روایت ابن عباس منقول از هشام کلبی در تاریخ طبری^{۱۸}
آمده است: «قال وكلدت حواء لأدم شيئاً... فسُمي هبة الله إشتق
له من هابيل. قال له جبرئيل حين ولدته هذا هبة الله بذكر هابيل و
هو بالعربية شت و بالسريانية شاث و بالعبرانية شيث».
مقدسی^{۱۹} نیز گوید: «ان ترجمة شيث العوض و هبة». ابن
جوزی^{۲۰} نیز آورده: «و تفسیر شيث عنده هبة الله و معناها انه
خلف هابيل».

شیمعون:

Vā-ttāhār ôd vā-tēlēd bēn vā-ttōmēr kî-shāmā
ADONAY kî-senûā anōkhî vā-yittēn lî gām-
ēt-zē vā-ttīqrā shemō Shīmôn.

باز باردار شد. پسر زائیده گفت اکنون نظر به اینکه ادونای
دید من نامحسوبم این (پسر) را هم به من داد. او را شیمعون نام
گذاشت (فصل ۲۹، آیه ۳۳).

شیمعون (= Shīmôn) نام برادر حضرت یوسف از فعل
«shāma» به معنای شنید، گوش داد، فهمید و آگاه شد مشتق
شده است. «shāma» صورت فعلی (ماضی مفرد مذکر ثلاثی
مجرد) آن است و در جمله به همین معنا است. این نام در متون

محناییم:

Vā-yōmēr YāāqUov kā-āshēr rāām mahanē
ELOHIM zē vā-yīqrā shēm-hā-māqōm hā-hū
māhānāyim.

هنگامی که محقرو آنها را دید، گفت: این اردوگاه فرشتگان است. نام آن محل را محناییم گذاشت (فصل ۳۲، آیه ۳).

محناییم (= māhānāyim) اسم مثنی، مفرد آن «māhānē» به معنای اردوگاه است. در ترجمه تورات (۱۹۸۷ م) به جای اردوگاه، لشکر آمده است و این کلمه به صورت «محناییم» ضبط شده است.

۲۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱، ص ۳۱. در تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۹ به صورت «کاد» آمده است.

۲۳. مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۴۴ شفیمی کدکنی، آفرینش و تاریخ، ص ۴۱۵ طبری، تاریخ، ج ۱، ص ۱۹۱؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۹۵ (مکتبه المعارف، بیروت) لازم به ذکر است که در بعضی از ترجمه های تورات به صورت جاد هم آمده است. نیز نک: خواندمیر، حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۵۹ مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش نوایی، ص ۲۰.

۲۴. ر. لک: جوهری در الصحاح (لوح فشرده الموسوعة الشعرية) و زبیدی در تاج العروص (لوح فشرده الموسوعة الشعرية) ذیل «جلعد» که به صورت «جلاهد» نیز آمده است.

۲۵. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲۶. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۲۸ (دار صادر، بیروت).

۲۷. همان.

۲۸. باقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۱۵۴ ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲۹. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۱۲۹ رازی، مختار الصحاح، ج ۱، ص ۴۶ (به کوشش محمود خاطر، بیروت، ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۵ م) دهخدا، ذیل جلمد. ۳۰. ابن خلکان، ۴۸۲۸؛ جالب آنکه نویری «جلمد» را ذیل «ترتیب مقادیر الحجاره» آورده (ص ۳۹۶-۳۹۷)؛ نیز نک: شعر ابوالعلاء المعری و اخرس و الیاس ابوشبکه و جمیل صدقی زهاری و رضایی ذیل قالیه دال.

۳۱. ر. لک: آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، ذیل «جلمد» (Hanswehr, A Dictionary of modern Arabic edited by j.milto cowan landan, 1980.)

۳۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱، ص ۳۱۰ مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۱۸۱ یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۳؛ ابن اثیر، الكامل، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۲۳۹ (به کوشش ابوالفداء عبدالله قاضی، بیروت، ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۵ ق)؛ خواندمیر، حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۵۹ مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش برون، ص ۲۱ و به کوشش نوایی، ص ۲۰.

ریشه در معنای بهره، بخت، خوش اقبال و نیکو طالع کاربرد دارد. این نام در کتاب های تاریخی به صورت کاژ ۲۲ و جاد ۲۳ ضبط شده است.

گلمد:

Vā-yōmēr Lāvān hā-gāl hā-zzē ēd bēnī ū bēnkā
hā-yōm āl-kēn qārā-shemō Galēd.

لاوان گفت امروز این تپه بین من و تو شاهد است. بنابراین (او) نامش را گلمد گذاشت (فصل ۳۱، آیه ۴۸).

گلمد (= Gālēd) که اسم خاص است از دو جزء گل (= gāl) به معنای تپه و عد (= ed) به معنای شاهد ترکیب شده است.

این کلمه در ترجمه تورات (۱۹۸۷ م) به صورت جلمید ضبط شده است. سپس این اسم معرب گردیده و در فرهنگ های عربی ۲۴ و فارسی به صورت «جلمد» یا «جلماد» ۲۵ به معنای صخره و حتی به صورت فعل ۲۶ یا صفت ۲۷، همچنین گاه به عنوان نام خاص برای مکان ۲۸ یا شخص به کار رفته است.

حال شاید بتوان تصور کرد که کلمه بسیار کهن جلمود (جمع آن جلامید) و جلمد (جمع آن جلامد) شکل تحریف شده ای از این واژه کهن سامی باشد ۲۹ که به تلویح به معنای سنگدل به کار می رود. این کلمه در متون نظم و نثر کهن بسیار به کار رفته و در متون معاصر عربی نیز فراوان است ۳۰ و جالب آنکه امروزه از آن فعل «تجلمد» به معنای سنگ شدن و سنگی شدن را ساخته اند. ۳۱ لوی:

Vā-ttāhār ōd vā-ttēlēd bēn vā-ttōmer āttā hā-
pāām yllāvē īshī ēlāy kī-yālādtū lō shelōshā
banīm āl-kēn qārā-shemō lēvī.

باز باردار شد. پسر زاییده گفت: اکنون نظر به اینکه سه پسر زاییدم، این بار شوهرم به سوی من کشیده خواهد شد. به این جهت نامش را لوی خواند (فصل ۲۹، آیه ۳۴).

لوی (= Lēvī) سومین پسر یعقوب از همسرش لئا، از فعل Lāvā به معنای همراهی کرد و همراه شد گرفته شده است. «yllāvē» صورت فعلی (زمان مستقبل) آن به همین معنا است.

گفتنی است در متون تاریخی این نام به صورت لاوی ۳۲، جمع آن لاویون یا لاوین و حالت نسبی آن لیئی ذکر شده است.

منشه:

Vă-yiqrā Yōsēf ēt-shēm ha-bekhōr Menāshē
kî-nāshānî ELOHIM, ēt-kōl-āmālî ve-ēt kōl-bêt
āvî.

یوسف نام نخست زاده اش را منشه گذاشت، چون که
(گفت) خداوند تمام رنجم و تمام خانواده پدرم را از یادم برد
(فصل ۴۱، آیه ۵۱).

منشه (=Menāshē) نام نخست زاده یوسف از فعل
nāshā به معنای فراموش کرد و از یاد برد مشتق شده و معنای آن
فراموشکار است. «nashani» نیز صورت فعلی آن است که به
همین معناست. این نام در متون تاریخی به صورت منشا^{۳۳}،
میشی^{۳۴}، منسی^{۳۵} آمده است.

نفتالی:

Vă-ttōmēr Rāhēl nāfttūley ELOHIM nīfttālî
īm ākhōltî gām-yākhōltî vā-ttīqrā shemō
Nāfttālî.

راحل گفت با خواهرم مبارزات زیادی کردم و غالب شدم.
نام او را نفتالی گذاشت^{۳۶} (فصل ۳۰، آیه ۸).

نفتالی (=nāfttālî) نام یکی از دوازده پسر یعقوب، مشتق
از «naftul» و به این معنای است: از این شاخه به آن شاخه پرید
و با پیچ و خم گذشت. در مجاز به معنای مبارزه کرد کاربرد
دارد. این نام در متون تاریخی به صورت نشالی، نشال،
نشول^{۳۷}، نشالا^{۳۸}، ثعالن^{۳۹} و نفتایل^{۴۰} هم یاد شده است.

یوسف:

Vă-ttīqrā ēt-shemō Yōsēf limōr yōsēf ADO-
NAY lî bēn ākhēr.

نامش را به این منظور که ادونای پسری علاوه بر این پسر به او
بدهد، یوسف گذاشت (فصل ۳۰، آیه ۲۴).

یوسف (=yōsēf) نخستین پسر یعقوب از همسرش راحل،
مشتق از فعل «yāsaf» به معنای تکرار شد، اضافه شد و ادامه پیدا
کرد است. «yosef» اسم فاعل است و به همین معنا در جمله به
کار رفته است.^{۴۱} این نام ۲۵ بار در قرآن کریم تکرار شده است.
در بعضی از فرهنگ های عربی این نام ذیل «اسف» آمده است و

تلفظ آن را به صورت های یوسف، یوسف و یوسف دانسته اند.^{۴۲}
یعقوب:

Ve-ākharēy-khen yātza akhîv ve-yādō ōkhēzēt
bā-āqēv esāv vā-yīqrā shemō yāāqōv.

و بعد از آن برادرش که دستش را بر پاشنه عساو گرفته بود،
بیرون آمد، اسمش را یعقوب نهاد (فصل ۲۵، آیه ۲۶).

Vă-yōmēr hākhî qārā shemō Yāāqov va-
yāqevēnî zē pāāmāyim.

(عساو) گفت آیا برای این نامش را یعقوب گذاشت که اینک
دوبار مرا فریب داده است [فصل ۲۷، آیه ۳۶].

یعقوب (=yāāqōv) پسر اسحاق (ع) که با برادرش عساو
همزاد بود، مشتق از فعل āqav است که در زبان به عبری در دو
معنای متفاوت به کار رفته است: نخست به معنای دنبال کردن،
به دنبال کسی یا چیزی آمدن یا رفتن، بعد آمدن، از پی آمدن و
دیگر به معنای تقلب کردن، کلاه سر کسی گذاشتن، خیانت
کردن است. افزون بر این، واژه «āqev» در اینجا هم به معنای

۳۳. طبری، تاریخ، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۱۹ ابن کثیر، البدایه و النهایه،
ج ۱، ص ۲۲۱ مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۸ شفیمی
کدکنی، آفرینش و تاریخ، ص ۴۵۱.

۳۴. مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۳، ص ۴۵ شفیمی کدکنی، آفرینش و
تاریخ، ص ۴۱۵.

۳۵. ترجمه تورات (۱۹۸۷)، ذیل همین آیه.

۳۶. این ترجمه با متن عربی مطابقت ندارد و قسمت اول آن افاده است. در
ترجمه ۱۹۸۷ م چنین ترجمه شده است: «راحل گفت به کشتی های
خدا، با خواهر خود کشتی گرفتم و غالب آمدم و او را نفتالی نام نهاد».
این ترجمه نیز چندان مفهوم نیست. ترجمه انگلیسی آن چنین است:

Then Rachel said, "With mighty wrestlings I have
wresled with my sister, and have prevailed", so she
called his name Naphtali

۳۷. طبری، تاریخ، ج ۱، ص ۲۷۵ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱، ص ۳۱۰
مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش نوایی، ۲۰.

۳۸. ثعالبی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۱۲ (مؤسسه الاهلی للمطبوعات،
بیروت).

۳۹. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۹.

۴۰. مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش برون، ص ۲۱.

ذیل یوسف، Jeffery, The foreign vocabulary of the Quran,
(Baroda, 1938).

۴۲. ر. ک: زبیدی، تاج العربی و ابن منظور، لسان العرب، ذیل «اسف»
ذیل یوسف

Jeffery, The foreign vocabulary of the Quran,

(مفرد مذکر غایب). شکل ماضی آن «tzākhaq» به معنای «خندید» و «tzākhoq» شکل اسمی آن است. این نام در روایات اسلامی، همان اسحاق است و هفده بار در قرآن یاد شده است. پیش ازین مؤلفین می دانستند که این واژه یا عربی نیست و اگر هم باشد مشتق از سحق نیست. در التبیان^{۵۲} آمده: «... کما اسحق لیس بمشتق من السحق وانما هی الفاظ تقارب الفاظ العربیه». جوالقی^{۵۳} نیز گوید: «اسحق اصحی و ان وافق لفظ العربی. یقال اسحقه الله یسحقه اسحاقا». در تاریخ حبیب السیر^{۵۴} نیز آمده: «و اسحق لفظی است عربی مرادف با ضاحک». گفتنی است بعضی ویزک، ایزک و ایساک را شکل تغییر یافته اسحاق دانسته اند.^{۵۵}

قدردانی و تشکر:

از استاد محترم آقای دکتر بوذرجمهر که بیش از یک سال است صمیمانه زبان عبری را به ما می آموزند بسیار سپاسگزارم، آگاهی خود را از زبان عبری مدیون ایشان هستم، همچنین از مهندس آبایی که آوانویسی متن عبری را تصحیح کردند، بسیار تشکر می کنم.

۴۳. مثلانک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۶۲۳، ذیل عقب؛ نسفی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۶.
 ۴۴. نک: ذیل نام یعقوب.
 ۴۵. یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۸.
 ۴۶. مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۳، ص ۱۴ شفیمی کدکنی، آفرینش و تاریخ، ص ۴۱۵.
 ۴۷. شفیمی کدکنی، آفرینش و تاریخ، ص ۴۴۹؛ مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش نوایی، ص ۳۳؛ اسادر چاپ برون (ص ۲۱) به صورت «یساخاره» آمده است.
 ۴۸. غزی، اتقان ما یحسن من الاخبار الدائرة علی اللسن، ج ۲، ص ۳۸۵.
 ۴۹. طبری، تفسیر، ج ۱، ص ۵۶۸. در تفسیر لمالبی (ج ۱، ص ۱۱۲) به صورت «پشهر» آمده است.
 ۵۰. مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش نوایی، ص ۲۰.
 ۵۱. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۹.
 ۵۲. حکبری، التبیان فی اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۰۳.
 ۵۳. همان، ص ۱۴.
 ۵۴. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۷.
 ۵۵. نک: گلدزیهر، Muslim Studies، ج ۱، ص ۳۵، (london, 1967) حاج منوچهری، ذیل اسحاق در دائرة المعارف بزرگ اسلامی و جفری، ذیل اسحاق.

«باشنه پا» و هم به معنای دنبال و عقب آمده است و چنان که ملاحظه می شود در این دو آیه تورات به هر دو معنای آن تصریح شده است.

این نام در روایات اسلامی همان یعقوب است و در بیشتر کتاب های لغت و تفسیر، یعقوب را از ریشه عَقَبَ به معنای از پی درآمدن دانسته اند^{۴۳} و این اشاره ای است به معنای نخست این کلمه در آیه ۲۵ تورات. جفری^{۴۴} بر این گمان است که این نام با توجه به روابط اعراب با یهودیان و مسیحیان احتمالاً از منابع مسیحی و از شکل سریانی آن به زبان عربی راه پیدا کرده است. ییساخار:

Vă-ttömēr Lēā nātān ELOHIM sekhārī āshēr-nātātī shīfkhātī le-ishi vă-ttīqrā shemō Yīssāk-hār.

لثا گفت: برای اینکه کنیزم را به شوهرم دادم خداوند مزدم را داد. نامش رایسیاخار گذاشت [فصل ۳۰، آیه ۱۸].

ییساخار (= Yīssākhar) نام یکی از دوازده پسر یعقوب از فعل «sekhari» به معنای پاداش و مزد گرفت مشتق شده و «sākhār» صورت اسمی آن به معنای مزد و اجرت به ضمیر اول شخص اضافه شده است.

این نام در متون فارسی و عربی به صورت یشاجر^{۴۵}، یستاخیر^{۴۶}، یساخیر^{۴۷}، یشاجر^{۴۸}، یسحر^{۴۹}، یشتاخیر^{۵۱} ضبط شده است. ییصاحق:

Vă-yōmēr ELOHIM āvāl Sārā īshtekhā yōlē-dēt lekḥā bēn ve-qārātā et-shemō Yīzkhāq.

خداوند گفت: اما سارا زنت برایت پسری می زاید و اسمش راییصاحق (خواهند خندید) بگذار. (فصل ۱۷، آیه ۱۹).

Vă-ttömēr Sārā tzekhōq āsā lī ELOHIM kōl hā-shōmēā yīzakhāq-lī.

سارا گفت خداوند برابم (وسیله) خنده درست کرد. هر کس می شنود به من خواهد خندید. (فصل ۲۱، آیه ۶).

ییصحاق (= Yītzkhāq) نام پسر حضرت ابراهیم (ع) از همسرش سارا، فعل مستقبل و به معنای «خواهد خندید» است